

## سوسیالیسم و دموکراسی

ناصر پایدار

دموکراسی، حتی عالی‌ترین شکل دموکراسی، موجود تجسم نوعی نظم اجتماعی و سیاسی سرمایه است. سخن از ترمینولوژی و ریشه‌یابی تاریخی مفاهیم نیست. گفتگو بر سر مضمون قراردادهای مدنی و سیاسی مشخصی است که دموکراسی به مثابه نوع معینی از نظم متعارف حکومتی و اجتماعی با آن تداعی می‌گردد. پارلمانتاریسم، حق رای همگانی، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی اجتماعات و تشکل، آزادی مالکیت خصوصی و مشابه این‌ها کل دار و ندار دموکراسی و مجموعه قرارها و قراردادهای آن را تشکیل می‌دهد. آزادی‌ها و حقوق و قراردادهایی که طبیعتاً به اندازه کافی عام و قابل تعبیرند و درک آن‌ها بدون توجه به پایه‌های مادی یا زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی‌شان و بدون شناخت روشن اهداف و انتظارات گرایش یا طبقه معینی که آن‌ها را طرح می‌کند، ممکن نیست.

طبقات مختلف اجتماعی یا گرایش‌های متفاوت درون هر طبقه با برداشته‌ها و انتظاراتی متفاوت یا عمیقاً متفاوت از دموکراسی سخن می‌گویند. در این میان طبقه کارگر نیز، خواه در گذشته و خواه امروز، مطالبات و حقوق و اصلاحات و بطور کلی تغییر و تحولاتی در نظم سیاسی و مدنی را با نام دموکراسی و زیر علم دموکراسی خواهی مطرح ساخته است، اما این اصلاً بدان معنی نیست که دموکراسی حتی عالی‌ترین شکل دموکراسی هیچ‌سختی با جامعه‌سالاری شورائی و سوسیالیستی طبقه کارگر داشته باشد. کاملاً روشن است که مبارزه طبقاتی و چگونگی توازن قوای طبقات متخاصم یا متفاوت در هر جامعه اولاً: نقش اساسی را در بود و نبود دموکراسی یا دیکتاتوری ایفاء می‌کند و ثانیاً: مضمون سیاسی و مدنی دموکراسی را تفسیر می‌نماید. در ادبیات مارکسیستی نیز گاه از تعبیری چون "دموکراسی کارگری" در تقابل با "دموکراسی بورژوائی"، "دموکراسی پیگیر پرولتری" در برابر "دموکراسی ناقص بورژوائی"، و یا عباراتی نظیر این که "پرولتاریا تنها طبقه تا آخر طرفدار دموکراسی است" و مشابه این‌ها سخن رفته است. مستقل از این که این تعبیرات در چه مناسبت‌هایی و یا توسط چه افراد و جریان‌هایی مورد استفاده یا سوء استفاده قرار گرفته باشند، به هر حال یک چیز روشن است. این که دموکراسی مطلقاً راه حل گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر برای نظم مدنی و سیاسی جامعه نیست. واقعیت این است که دموکراسی هیچ تقدس و منزلت خاصی برای پرولتاریا ندارد. بحث دموکراسی به هر حال بحث نوعی حکومت کردن و چگونگی اعمال حاکمیت در جامعه است. گفتمانی حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی افراد در چهارچوب برقراری یک نظم اقتصادی، اجتماعی طبقاتی است. داستان قانونیت و قراردادیت و قراردادهای اجتماعی برای حفظ و ماندگاری یک جامعه مبتنی بر وجود استثمار و طبقات است. بحث دموکراسی، قصه چون و چرا زدن بر سر تنظیم مناسبات انسان‌ها در درون جامعه‌ای است که به حکم زیربنای اقتصادی و تولیدی‌اش، امکان هر نوع برابری و حقوق برابر انسان‌ها را غیرممکن ساخته است. دموکراسی حدیث پر کش و قوس مجادلات میان طبقات و گرایش‌های اجتماعی گوناگون پیرامون نوع حکومت شدن و حکومت کردن است. طبقه کارگر نه فقط هیچ تقدسی برای این قرارها و قراردادهای نوع مدنی و قانونگذاری‌ها قائل نیست، که بالعکس خواهان برچیده شدن کامل مناسباتی است که این کشمکش‌ها و جنگ و جدل‌ها را الزام آور ساخته است.

### سرمایه و دموکراسی

با همه این‌ها باید دید که دموکراسی در عالم واقع و خارج از تعبیراتی که هر گرایش یا طبقه اجتماعی بر آن بار کرده و بار می‌کند چیست؟ باید از حوزه اسکولاستیک یا بازی با الفاظ به شیوه قلم به داستان حرفه‌ای بیرون آمد. این که دموکراسی در کجا متولد شده و چه تاریخی را از سر گذرانده است، فقط به عنوان درسی از سلسله درس‌های شناخت مادی تاریخ می‌تواند موضوعیت و اهمیت داشته باشد. آن چه که فی الحال و به صورت یک بحث مهم روز برای پرولتاریا مطرح است، فهم درست واقعیت دموکراسی یعنی دموکراسی موجود و تعبیر گرایش‌های مختلف اجتماعی از این مساله است.

پارلمانتاریسم، انتخابات آزاد و حق رای همگانی، تساوی آدم‌ها در مقابل قانون و آزادی بیان و تشکیلات، اساسی‌ترین

برگ‌های برنده دموکراسی و مدرنیسم است. اگر بخواهیم مضمون واقعی هر یک از این موضوعات را به درستی و در  
ورای تعبیرات گوناگون بررسی کنیم، یک راه بیشتر در پیش روی نداریم. باید ببینیم که نظام اقتصادی مسلط، این  
قراردادها یا قالب‌های حقوقی و قانونی و مدنی را با چه محتوای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پر می‌کند. طبیعی است  
که گرایش‌ها یا طبقات متخاصم و متعارض درون جامعه، بر سر مضمون و نحوه انباشتن این قالب‌ها با هم کشمکش  
خواهند داشت. اما این فقط دعوائی بر سر چگونه زندگی کردن در سیطره نظام اقتصادی حاکم خواهد بود. زمانی که  
رابطه خرید و فروش نیروی کار مورد پذیرش واقع می‌شود، دموکراسی نمی‌تواند از آن چه که ملزومات بازتولید و  
خودگستری سرمایه اجتماعی است فراتر رود. این دموکراسی و مدنیت و سکولاریسم و حقوق انسانی و ساختار سیاسی  
نیست که مناسبات اقتصادی و شیوه تولید جامعه را با خود منطبق می‌کند. درست بالعکس، این دومی است که اولی  
را تعیین می‌نماید و با خود همگن می‌سازد. بحث جامعه مدنی بدون آغاز از مناسبات تولیدی و شرایط کار و زیست  
انسان‌ها، بحثی سرتاسر دروغ و عوام‌فریبانه است. آناتومی جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو کرد. در  
همین راستا، نقد دموکراسی بر پایه تعبیر معینی از دموکراسی و بطور مثال انتقاد از "دموکراسی بورژوائی" با عزیمت از  
"دموکراسی کارگری" یا نقدی سوسیال دموکراتیک بر دموکراسی لیبرالی و مانند این‌ها نیز سوی توهم پراکنی و فریب  
توده‌های کارگر و زحمت‌کش هیچ ارمغان دیگری به همراه ندارد. برد سیاسی و اجتماعی هیچ یک از این اشکال  
دموکراسی، مادام که از انعطاف‌پذیری و توسعه بار حقوقی قراردادهای مدنی در درون سیستم کاپیتالیستی صحبت  
می‌شود، نمی‌تواند ملزومات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تولید سرمایه داری را خدشه دار سازد. این اساسی‌ترین و  
پیچیده‌ترین معضل "مدرنیته" و دموکراسی از یک سو و طیف منتقدین دموکراتیک مدرنیسم و دموکراسی و سوسیالیسم  
بورژوائی از سوی دیگر است. مدرنیته و دموکراسی درست دچار همان تناقضی است که زیربنای اقتصادی آن یعنی تولید  
کاپیتالیستی دچار آنست و نقد پسامدرنیستی مدرنیته، دموکراسی و سوسیالیسم بورژوائی نیز باز دقیقاً از همین تناقض  
اساسی رنج می‌کشد. جار و جنجال و ابراز وانفسا از تعبیر غلط دموکراسی یا اجرای نادرست دموکراسی، از یک سو  
توهم محض است و از سوی دیگر عوام‌فریبی آگاهانه یا ناآگاهانه‌ای است که استتار ماهیت گنبدیده بنیان‌های اقتصادی  
دموکراسی موجود جهان یعنی نظام سرمایه داری را هدف می‌گیرد.

انتخابات آزاد و حق رای عمومی در تعبیر عینی خود یعنی پذیرش قانونی و آزادانه بردگی مزدی توسط توده‌های وسیع  
طبقه کارگر، یعنی تمکین مردم کارگر و فرودست به سیادت طبقه سرمایه دار، یعنی این که کارگران هر چند وقت یک  
بار در پاسخ به فراخوان حکام بورژوازی با کوله باری سنگین از توهم و بی‌دانشی سیاسی، بسیار آزادانه! و کاملاً  
داوطلبانه! و درست در چهارچوب قانونیت سرمایه داری و رعایت اصول دموکراسی! در کمپین تقسیم قدرت میان احزاب  
بورژوائی شرکت نمایند. بسیار دموکراتیک و بدون هیچ تقلب انتخاباتی با رای آزاد خود، به نمایندگان سیاسی و فکری  
بورژوازی اجازه دهند تا با تمام کاردانی و شایستگی خود نظم تولیدی و سیاسی سرمایه داری را برنامه ریزی کنند.  
چگونگی تحمیل این نظم ضد انسانی بر توده‌های کارگر را سیاست‌گذاری نمایند، خرید هر چه ارزان و ارزان‌تر نیروی  
کار را با هم توافق کنند و سود افزون و افزون‌تر سرمایه را تضمین نمایند. به مدافعان نظام سرمایه داری حق دهند که  
بخش عظیمی از محصول کار کارگران را صرف ایجاد ارتش و زندان و بیدادگاه نمایند و به کمک همین ابزار وحشت و  
سرکوب از نظم سرمایه و از حقوق دموکراتیک شهروندان! دفاع کنند. به سرمایه اجتماعی هر جامعه و به کل سرمایه  
جهانی اجازه دهند تا محصول کار کارگران و فروشندگان نیروی کار را به زرادخانه و جنگ افزار و انواع سلاح‌های  
شیمیایی و میکروبی مبدل سازند و دنیا را بر سر همان کارگران خراب کنند.

فردای انتخابات آزاد و قانونی، همان کارگران، همان صاحبان رای برابر که با آراء آزاد خود نمایندگان قانونی خویش را  
انتخاب کرده‌اند، ناگزیرند که برای حفظ حداقل دستمزدشان یا برای حراست از همان به اصطلاح آزادی‌های سیاسی  
موجودشان در مقابل همان نمایندگان قانونی که با رای آزاد و برابر و دموکراتیک خود این کارگران انتخاب شده‌اند، به  
جنگ و ستیز برخیزند. جنگ و ستیز به غایت نابرابری که در یک سوی آن همان نمایندگان قانونی و پارلمان دموکراتیک  
همراه با ارتش و پلیس و زندان‌ها و بیدادگاه‌های‌شان صف کشیده‌اند و در سوی دیگر توده انبوه کارگری که بسیار  
دموکراتیک و آزادانه به آن پارلمان و به وجود آن پلیس و ارتش و زندان و بیدادگاه رای داده است! دموکراسی، حتی در

بهترین تعبیرات عینی تاکنونی‌اش، سوی تکرار کمیک و تراژدیک این بازی سیاسی هیچ چیز دیگری نبوده و نیست. دموکراسی یعنی این که کارگران آزادند به بورژواها و به نمایندگان فکری و سیاسی سرمایه حق دهند تا اداره امور جامعه را بر محور خرید و فروش نیروی کار، استثمار کارگران، تولید اضافه ارزش و مقتضیات خودگستری سرمایه اداره کنند. یعنی این که کارگران در بهترین حالت بتوانند به گاه ساقط شدن از هستی دست به اعتراض بزنند و متقابلاً طبقه سرمایه دار حق داشته باشد که به اعتراض آنان هیچ وقعی نگذارد! به علاوه، سرمایه داران حق داشته باشند که به کمک پلیس و ارتش و زندان و بیدادگاه‌های‌شان علیه مبارزات کارگران وارد میدان گردند. دموکراسی یعنی حق متشکل شدن برای کارگران، اما در چهارچوب قانونیت و قداست نظم سرمایه! در حیطه وفاداری و سوگند سیاسی به جاودانگی کار مزدبگیری! تمامی این‌ها اجزای پیوسته و غیرقابل انفکاک دموکراسی هستند. دموکراسی در واقعیت مادی و زمینی خود چیزی بیشتر از این نمی‌تواند باشد. می‌گوئیم بیشتر از این، زیرا که در چهارچوب پذیرش سرمایه داری هیچ امکانی برای هیچ نوع دخالت بیشتری از ناحیه مزدبگیران و توده‌های فرودست جامعه در امور اجتماعی متصور نیست. از این گذشته مدنیت و مدرنیسم و دموکراسی و حقوق بشر سرمایه داری حتی هیچ تعهدی برای رعایت همین حدود و ثغور نیز ندارد. "قانون ارزش" هیچ ارزش انسانی و حقوقی و اخلاقی ناسازگار با خود را تحمل نمی‌کند. این نظم تولیدی و حکومتی سرمایه و الزامات پروسه بازنباشت و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی است که به عنوان مثال دموکراتیک بودن و نبودن حقوق سندیکالیستی را تعیین می‌کند. اگر این حقوق، روند برقراری آن نظم یا حضور آن الزامات را به نوعی در مخاطره اندازد، آن گاه حقوق سندیکائی بسیار نادموکراتیک خواهد بود!!! نتولیبالیسم دقیقاً چنین استدلال می‌کند و فراموش نکنیم که نتولیبالیسم نیز مدافع بسیار پر و پا قرص دموکراسی است. همان گونه که بسیاری از احزاب دیگر طیف راست افراطی بورژوازی نیز همگی از سوگندخوردگان و حامیان جدی دموکراسی هستند!!!

گفتگوی دموکراسی با "حکومت مردم"! آغاز می‌شود و با کشمکش و جدل بر سر تعبیر عینی همین عبارت به پایان می‌رود. دموکراسی، واژه مردم را تا آن جا که به مدرنیسم و تاریخ معاصر مربوط می‌شود از لغت نامه سرمایه داری استخراج می‌کند. همه مردمند. صاحبان بزرگ‌ترین کارتل‌ها و انحصارات مالی و صنعتی کشورها مردمند. آئونک نشین‌های جنوب شوش یا کارگران با دستمزد ماهیانه ۲ دلار اندونزی، مالزی و تایلند نیز مردمند. صدها میلیون گرسنه در چنگال مرگ دنیای سرمایه داری مردمند، مدیران با حقوق رسمی سالی ۵۰ میلیون دلار، و غیر رسمی صدها میلیون دلار، نیز مردمند. همه این‌ها در عرف دموکراسی با هم برابرند! زیرا که هر کدام فقط از یک "حق رای" برخوردارند! همه این‌ها آزادند، صاحبان بزرگ‌ترین انحصارات و تراست‌ها آزادند که هر روز با خرید و مصرف نیروی کار میلیون‌ها کارگر مزدی، با استثمار کاملاً دموکراتیک این کارگران، با تبدیل کار پرداخت نشده آن‌ها به سرمایه و باز هم سرمایه، به قدرتی کاملاً خداگونه و در همان حال کاملاً دموکراتیک دست یابند! کارگران نیز با معیار دموکراسی مردمند و به حکم مردم بودن از تمامی آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک برخوردارند. می‌توانند نیروی کارشان را آن گونه که سرمایه داران می‌خواهند بطور آزادانه بفروشند و اگر سرمایه نخواهد باز هم آزادند که نفروشدند و در این صورت بسیار آزادانه و دموکراتیک گرسنه بمانند تا بمیرند!! هر دو نوع این انسان‌ها در عرف دموکراسی مردمند، هر کدام از یک رای برخوردارند و هر کدام به اعتبار همین رای خویش می‌توانند در عزل و نصب دولت‌ها و تعیین سرنوشت خود دخالت نمایند!! حق دموکراتیک کارگران است که اتحادیه تشکیل دهند، همان گونه که سرمایه داران سوی دولت و ارتش و پلیس و زندان‌ها و سازمان‌های عرض و طویل اجتماعی که دارند، نیرومندترین اتحادیه‌های صنفی را نیز تشکیل می‌دهند. سرمایه داران البته حق دارند که تشکل کارگران را به عنوان نقض دموکراسی و نقیض حقوق شهروندی مورد حمله قرار دهند. این نیز دقیقاً یک حق دموکراتیک است!! زیرا اتحادیه در همان حال که تمامی برد و ظرفیت مبارزه کارگران را در داریست تمکین به نظام سرمایه داری به بند می‌کشد، اما به هر حال آحاد پراکنده کارگران را برای چانه زدن بر سر بهای فروش نیروی کار خود به هم نزدیک می‌کند. دموکراسی به سرمایه دار حق می‌دهد که این فشار جمعی ناحق!! بر کارفرما را اقدامی غیردموکراتیک ارزیابی کند!! نتولیبالیسم چنین می‌کند و دقیقاً در دفاع از دموکراسی با حق دموکراتیک تشکل مقابله می‌نماید. شور دموکراسی طلبی بخشی از سرمایه داران از این حد نیز فراتر می‌رود. آن‌ها حتی عضویت کارگران در اتحادیه‌ها را با حقوق دموکراتیک خود کارگران نیز در تناقض می‌یابند! زیرا که بر اساس

دموکراسی، هر کارگری بطور منفرد آزاد! است تا به هر شکلی که بخواهد! با هر نوع زمان کار روزانه! و با هر بهائی که مقدور است، نیروی کار خویش را بفروشد. از دید دموکراسی لیبرالی، قدرت اتحادیه در تعارض با استقلال و آزادی فرد قرار می‌گیرد و بر همین مبنی غیر دموکراتیک است!

کلیه قراردادهای و مفاهیمی که دموکراسی با آنها تداعی می‌گردد، به همین اندازه بی‌در و پیکرند. آن چه که در بحث دموکراسی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، منشا واقعی این تعابیر متعارض یا بهتر بگوئیم منشا اصلی نامعتبر بودن دموکراسی است. طرفداران سرسخت دموکراسی به ویژه اگر در نظرات خود منسجم باشند، با شداد و غلاظ تمام بر "اراده مردم" به مثابه منبع قدرت در تعیین نظام اجتماعی و چند و چون خود دموکراسی تاکید می‌کنند. در این جا اساس بر این است که "مردم" مستقل از جریان واقعی زندگی و کار و مکان طبقاتی یا اجتماعی‌شان می‌توانند بر سر نوعی نظم مدنی و سیاسی در جامعه به توافق برسند!!! این بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین نوع عوام فریبی در تاریخ زندگی بشر است. تلاش برای برقراری حسن تفاهم میان استثمارگر و استثمار شونده، میان صاحب سرمایه و فروشنده نیروی کار، میان آنان که بر پایه حق رای آزاد انسان‌ها انتخاب شده‌اند! و تصمیم می‌گیرند با آنان که آزادانه رای داده‌اند!! و اینک باید زندگی و کار و اعتراض و انتظارشان را با سیاست‌ها و طرح‌های سیاست‌گذاران منطبق سازند! بطور قطع فاحش‌ترین و بیش‌زمانه‌ترین عوام فریبی در تاریخ است و دموکراسی تمامی بار سنگین این عوام فریبی را بر گرده خود بار می‌کند. آن چه دموکراسی بر سکوی آن می‌نشیند، نه "اراده مردم"، که دقیقاً اراده سرمایه است. به این دلیل بسیار ساده که اراده مردم آن سان که دموکراسی مطرح می‌کند، اساساً وجود خارجی و زمینی ندارد. استثمار شونده و استثمارگر، انسان‌های برابر و هم حقوقی نیستند که به اعتبار رای مساوی خویش در یک انتخابات آزاد سرنوشت مشترکی! را برای خود برگزینند! رای کارگر و سرمایه دار، به بیان دقیق‌تر طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار فقط در دو صورت قابل اجماع است. ۱- کارگر زیر فشار بی‌دانشی و توهم و ذهنیت آلوده رفرمیستی‌اش، عمق تضاد میان خود و سرمایه دار را درک نکند. ۲- زور تفنگ و خطر بالفعل اعدام یا شکنجه و زندان، کارگر را از بیان اعتراضش باز دارد. دموکراسی برای رسیدن به اجماع "مردم"، وجود حالت اول را ترجیح می‌دهد. در همان حال که توسل به حالت دوم را نیز با مشروعیت خود در تعارض نمی‌یابد! کلیه مقولات و قرارها یا اصول دموکراسی حتی در فرهنگ سیاسی و حقوقی خود دموکراسی می‌توانند دقیقاً ضد دموکراتیک باشند.

به نمونه تعبیرات ضد و نقیض از دموکراسی درباره حق تشکل اتحادیه‌ای کارگران اشاره کردیم. این تناقض در رابطه با تمامی عرصه‌ها و قلمروهای تسری دموکراسی مصداق دارد. آن چه که امروز در شیلی و مکزیک و سایر کشورهای آمریکای جنوبی یا مرکزی می‌گذرد، از دید دموکراسی هم تایید می‌شود و هم مورد انتقاد قرار می‌گیرد. مردم کارگر و فرودستی که از این دموکراسی سوای گرسنگی، بی‌حقوقی، فقر، فساد، اعتیاد و فحشاء هیچ بهره دیگری نمی‌برند، طبیعتاً آن را غیردموکراتیک می‌خوانند، در حالی که برای سرمایه بین‌المللی و سرمایه داران داخلی عین دموکراسی است. در اروپای غربی و شمالی، این گهواره تاریخی مدرنیته و دموکراسی، تمامی اعتراضات و ضد اعتراضات سال‌های اخیر حول کاهش امکانات رفاهی و بیمه‌های اجتماعی و سطح معیشت کارگران هر دو خود را به دموکراسی آویخته‌اند. لیبرالیسم اشکال مختلف مداخله دولت در امور شهرداری‌ها و کنترل یا مالکیت دولتی موسسات آموزشی و درمانی و پرستاری کودکان را نقض دموکراسی تلقی می‌کند و آن را تجاوز به حریم مالکیت خصوصی می‌داند!! در همان حال که گرایش‌های غیر افراطی‌تر بورژوازی، ادامه مقتضی و مناسب این کنترل را لازمه بقای دموکراسی ارزیابی می‌نمایند.

کلیه این موارد فقط یک چیز بسیار بدیهی را بدیهی‌تر و روشن‌تر می‌سازد. این که بحث دموکراسی در دنیای موجود، به هر حال بحث چگونگی رتق و فتق نظم سیاسی و تولیدی سرمایه است. تمامی آن‌هایی که گفتگوی خویش را با دموکراسی و مدرنیسم و پسامدرنیسم آغاز می‌کنند و پایان می‌برند، حتی آنان که از این دموکراسی هیچ نفعی عایدشان نمی‌شود، به هر حال از قرار و مدارهای نوعی زندگی و مدنیت در داربست بردگی مزدی صحبت می‌کنند. مدافعان گفتمان‌های پر شور و آکنده از جنجال جامعه مدنی و مدرنیته، منتقدین پست مدرنیته مدرنیسم و ناقدین دموکراتیک اشکال تاکنون موجود سوسیالیسم!! اگر آگاهانه سخن می‌گویند، سخت عوام فریبند. در غیر این صورت، آدم‌های بسیار متوهمی هستند که بنیاد همه انتظارات و اتوپی‌های خویش را بر باد هوا بنا می‌کنند. این قانون و قراردادیت و

نهادینگی و ساختارهای حقوقی یا فرهنگی هر دوره نیست که اساس مناسبات میان انسان‌ها را تعیین می‌کند. به علاوه، این افکار و ایدئولوژی‌ها و باورهای اخلاقی و فرهنگی نیستند که مضمون قوانین و قراردادها یا محتوای کار نهادهای اجتماعی را تعیین می‌کنند. همه این‌ها فرارسته‌های مدنی و بیان اندیش وار یک رابطه مادی معین می‌باشند. رابطه سرمایه، رابطه خرید و فروش نیروی کار، رابطه‌ای که در سطح کنکرتی از بسط اجتماعی خود، دو طبقه کارگر و سرمایه دار را پدید می‌آورد. رابطه‌ای که از درون آن بطور بی انقطاع کار زنده به کار مرده و محصول کار به سرمایه مبدل می‌گردد... این که جامعه مدنی و مدرنیسم و شرائط کار و زیست بشر معاصر باید بر وجود این رابطه بنا گردد یا بر رفع و محو واقعی آن پایه گذاری شود، بدون پاسخ به این تنها سؤال اساسی تاریخ، هر نوع گفتگو درباره مدنیت و مدرنیسم و دموکراسی و حقوق انسانی اگر دروغ پردازی نباشد حتما توهم و ساده انگاری است. رابطه خرید و فروش نیروی کار یعنی رابطه تولید سرمایه، یعنی شکلی از تولید و کار اجتماعی که در آن میلیون‌ها و در سطح جهانی میلیاردها کارگر شب و روز کار می‌کنند، بدون این که در تعیین سرنوشت محصول کار خویش هیچ دخالتی داشته باشند، بدون این که بتوانند پیرامون چه تولید شود و چه تولید نشود تصمیم بگیرند، بدون این که درباره ارتباط یا بی ارتباطی این کار و تولید با زندگی خویش حق اظهار نظر داشته باشند. بدون این که درباره نحوه توزیع محصول کارشان و درباره تمامی آن چه که مربوط به پروسه کار و تولید اجتماعی آنان است چیزی بدانند، این‌ها همه از خصال درونی شیوه تولید کاپیتالیستی و رابطه سرمایه است. درست بر همین مبنی در هر جامعه سرمایه داری، همه حرف‌ها از سرمایه آغاز و به سرمایه ختم می‌شود. سرمایه یک رابطه اجتماعی است و در پروسه بازتولید و خودگستری خود ایجاد ساختار مدنی معینی را دنبال می‌کند. نظم سیاسی متناظر با الزامات بازتولید و توسعه خود را پی ریزی می‌نماید. آموزش و پرورش و دستگاه‌های اداری و معیارهای حقوقی و امنیتی ویژه‌ای را مطالبه می‌کند. دولت و شکل حکومتی خاصی را خواستار می‌گردد. طبقات اجتماعی معینی را در تقابل با هم قرار می‌دهد. تمامی اشکال پیشین تولید و سازمان‌ها و قراردادها و ارزش‌های حقوقی و مدنی منبعث از آن‌ها یا متناظر با آن‌ها را با ملزومات اقتصادی و مدنی توسعه خود همراه می‌سازد. این‌ها همه بدیهیاتی هستند که هر کس با هر نگاه ساده‌ای به جامعه موجود می‌تواند واقعیت آن را بطور عریان مشاهده نماید. دولت، حکومت، قانون و مدنیت در هر جامعه سرمایه داری نهادهایی برتافته از بطن رابطه سرمایه می‌باشند. همان رابطه‌ای که حق دخالت تولید کنندگان مستقیم و فروشندگان نیروی کار را در سرنوشت کار و محصول اجتماعی خویش بطور کامل منتفی و ممنوع ساخته است. دموکراسی، مدرنیسم، ایده‌های پسامدرنیستی، اشکال تاکنون موجود سوسیالیسم یعنی سوسیالیسم بورژوائی بطور کلی و بالاخره انواع نقد دموکراتیک سوسیالیسم بورژوائی هیچ کدام قادر به ارائه هیچ راه حلی برای گشایش این معضل بنیادی نیستند و مطلقا نمی‌توانند باشند. تناقض ریشه‌ای تمامی گرایشات و آلترناتیوها نیز دقیقا در همین جا نهفته است. مردم سالاری دموکراسی و مدرنیسم یا پسامدرنیسم داربست جدائی کامل انسان‌ها از سرنوشت کار و محصول اجتماعی‌شان را امری مفروض و محرز تلقی می‌کند و آن گاه می‌کوشد تا در درون همین داربست از اراده مردم و دخالت آدم‌ها در امور سیاسی و اجتماعی‌شان سخن گوید! این هیچ چیز سواي "کوسه و ریش پهن" نیست! در این نگرش ساختارهای سیاسی و مدنی و دولتی جامعه، مقولاتی نه فقط مستقل از پایه‌های مادی تکوین و تکامل خود که حتی فاقد هر نوع رابطه ارگانیک با آن قلمداد می‌شوند!!! قانونیت و نهادهای قانونی که در تمامی تار و پود خود از مالکیت خصوصی کاپیتالیستی و رابطه تولید اضافه ارزش نشات گرفته است به مشابه ظرفی برای ابراز وجود برابر انسان‌ها معرفی می‌گردد!!! پارلمان، دولت و سازمان اداری و نظم سیاسی که قرار است جامعه‌ای مبتنی بر کار مزدوری و رابطه سرمایه را رتق و فتق نماید، به عنوان نهادهای اعمال قدرت مردم ارزیابی می‌شوند. آن چه که بطور مطلق فراموش می‌شود این است که دولت، ساختار سیاسی، قانونیت و قراردادها جملگی اجزاء ارگانیک و همگن مدنیتی هستند که در بنیان مادی مشترک خود بر سلب هر گونه دخالت گری توده‌های کارگر در سرنوشت تولید و محصول کار اجتماعی آنان پایه گذاری شده است.

دولت به ویژه دولت در دوره معاصر، دیگر فقط یک ماشین خالص نظامی و پلیسی یا سازمانی مرکب از محاکم قضائی و حقوقی و شکنجه گاه‌ها و زندان‌های طبقه مسلط یعنی طبقه سرمایه دار نیست، بلکه علاوه بر همه این‌ها مشتمل بر کل ساختار برنامه ریزی، سیاست گذاری، اجرائی آموزشی، فرهنگی و... سرمایه است. دولت مجموعه نهادها و

فراساختارهایی است که گاه مستقیم و گاه غیر مستقیم نظم انباشت و مقتضیات بازتولید سرمایه اجتماعی را برنامه ریزی می کند. آموزش و پرورش متناسب با نیازهای توسعه و خودگستری سرمایه را سازمان می دهد. تعریف کاپیتالیستی کار و نوع تولید یا پروسه کار اجتماعی متناظر با ارزش افزائی و سودآوری سرمایه را به مضمون مدنیت جامعه تبدیل می کند. مالکیت خصوصی کاپیتالیستی را به مثابه اصل مقدس و بلامنازع مدنیت مورد دفاع قرار می دهد. تقسیم کار اجتماعی سرمایه داری را داربست شرائط کار و زیست انسان ها می سازد. اصل خرید و فروش نیروی کار، بردگی مزدی و "قانون ارزش" را در قالب قانونیت و مدنیت مبنای وجود خود و موضوع موجودیت خویش قرار می دهد. دولت، سرمایه شخصیت یافته است، سرمایه ای که به قانون و سیاست و حقوق و مدنیت توسعه یافته است. تبیین پارلمان و دولت و نظم سیاسی به عنوان نهادهای قدرت مردم حتی اگر این پارلمان و دولت و مدنیت آئینه تمام نمای دموکراسی باشند، نهایتاً سوای بیان باژگونه واقعیت هیچ چیز دیگر نیست. از حامیان پر هیجان و چند آتشه دموکراسی یا مدرنیته و پسامدرنیسم می توان پرسید که راستی اگر در سیطره عالی ترین و غنی ترین نوع دموکراسی دل خواه اینان، روزی روزگاری اکثریت غالب همان مردمی که دموکراسی از آن ها ناشی شده است! خواهان الغاء شرائط موجود، لغو مالکیت خصوصی و محو رابطه سرمایه شوند، در آن صورت آنان با این "اراده مردم" چه خواهند کرد؟! جواب کاملاً روشن است. تمامی زرادخانه های نظامی خویش را بر سر همین "اراده مردم" خراب خواهند نمود. در یک کلام، بحث دموکراسی و مدنیت، ولو برترین شکل دموکراسی و مدرنیته، در چهارچوب پذیرش مناسبات کاپیتالیستی، صرفاً گفتگوی چگونگی تحمیل نظم سیاسی و تولیدی سرمایه بر شرائط کار و معیشت و اندیشه و اعتراض مردم کارگر و فرودست است.

### سرمایه و دیکتاتوری عریان

یک سؤال مهم در این رابطه این است که اگر دموکراسی نوعی نظم سیاسی و مدنی متناسب با سرمایه داری است، پس چرا بخش غالب دنیای سرمایه داری به همین قانونیت و مدنیت دموکراتیک نیز تمکین نمی کنند؟ چرا اکثریت دولت های بورژوائی به دیکتاتوری عریان و عموماً به هارترین و درنده ترین شکل دیکتاتوری متوسل می شوند؟ پاسخ ساده است. تمکین سیستم کاپیتالیستی به نوعی از دموکراسی یا توسل آن به اشکال مختلف دیکتاتوری از مولفه های معینی تبعیت می کند. دیکتاتوری عریان اساساً ابزار تحمیل دهشت بارترین و غیرانسانی ترین شرائط کار و زیست بر توده های کارگر و فرودست است. استثمار هر چه وحشیانه تر نیروی کار نیازمند نفی تمامی آزادی ها و حقوق سیاسی و مدنی استثمار شوندگان است. کلیه جوامعی که در زیر سیطره دیکتاتوری عریان قرار دارند، مستقل از این که این دیکتاتوری توسط دولتی نظامی اعمال شود یا متعارف، دولتی لائیک حکومت را در دست داشته باشد یا دینی، به هر حال در پاره ای مولفه های اساسی پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی شان با هم اشتراک دارند. مکان آن ها در تقسیم کار بین المللی سرمایه عموماً با گستردگی بخش تولید وسائل مصرف در مقابل بخش تولید وسائل تولید مشخص می شود. متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی آن ها بطور نسبی پائین و درجه بارآوری کار اجتماعی آن ها بطور نسبی نازل است. توان رقابت سرمایه اجتماعی شان اندک و نقش سرمایه های آن ها در تعیین نرخ سود عمومی بسیار محدود است. جمع این مولفه ها در کنار هم به معنای آن است که کل سرمایه اجتماعی هر کدام از این جوامع بخش مهمی از اضافه ارزش حاصل از استثمار نیروی کار حوزه ارزش افزائی مستقیم خود یعنی طبقه کارگر جامعه را در گستره کارکرد نرخ سود عمومی بازار جهانی سرمایه داری به بخش های دیگر سرمایه بین المللی که از ترکیب ارگانیک بالاتر و بارآوری کار اجتماعی بیشتری برخوردارند، منتقل نماید. به بیان دیگر، نرخ سود فرضی محلی و داخلی آن ها در سطح بازار جهانی و در مبادلات میان بخش های مختلف سرمایه بین المللی زیر فشار نرخ سود انحصاری منبعث از متمرکزترین و مسلط ترین انحصارات جهانی شکسته می شود و در این میان بخش قابل توجهی از سود خود را به نفع تراست ها و سرمایه های عظیم انحصاری دنیا از دست می دهند. این ویژگی بنوبه خود پایه های مادی توسل سرمایه اجتماعی این کشورها به پاره ای عمل کردهای معین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را مستقر می سازد. کل سرمایه اجتماعی این ممالک اعم از خارجی، داخلی، دولتی یا خصوصی برای جبران مافات و در همان حال دست یابی به سود حداکثر تحمیل مرگ بارترین و دهشت ناک ترین شرائط کار و زیست بر توده های طبقه کارگر را به پدیده ثابت نظم سیاسی دل خواه

خود تسری می‌دهند. بهای نیروی کار به پائین‌ترین سطح ممکن تنزل داده می‌شود. کلیه امکانات رفاهی، خدماتی و بیمه‌های اجتماعی از توده‌های کارگر و فرودست سلب می‌گردد. سطح معیشت کارگران تا آخرین میزان ممکن پائین آورده می‌شود. سرمایه اجتماعی برای تحمیل این شرایط مرگ بار کار و زیست بر کارگران و زحمت کشان بر آن می‌شود تا حق هر گونه اعتراض و انتقاد را از آنان سلب کند. از هر نوع تشکل و تجمع و فعالیت دسته جمعی آنان جلوگیری به عمل آورد. هر اعتصاب، اعتراض و مبارزه آن‌ها را در نطفه خفه نماید. سخن از آزادی‌های سیاسی و حق بیان و انتخابات آزاد و دموکراسی را جرم اعلام نماید و خواستاران آن‌ها را به شکنجه و اعدام محکوم سازد. حقوق بشر و قانونیت و اراده مردم و موضوعاتی از این قبیل را تا آن جا که ممکن است از جریان ذهن و مطالبات مردم خارج سازد. سرمایه اجتماعی این جوامع با توجه به این ویژگی‌ها روینای سیاسی متناسب به فرآیند بازتولید و خودگستری خود را در نوعی دیکتاتوری عریان یا قدرت دولتی توتالیتر و خودکامه سازمان می‌دهد. اما مساله به همین جا خاتمه نمی‌یابد. روند انکشاف کاپیتالیستی این جوامع زیر فشار فرساینده همین ویژگی‌ها و به اقتضای کارکرد نظم سیاسی متناظر با نظم تولیدی آن، از شکل‌گیری و توسعه بسیاری از ساختارهای مدنی شدیداً جلوگیری به عمل می‌آورد. جامعه از پروسه متعارف نهادینه شدن فاصله می‌گیرد. هیچ سازمان دموکراتیک و انجمن و اتحادیه و حزبی اجازه فعالیت پیدا نمی‌کند. و ماحصل نوع سازمان یابی، قانونیت، قراردادیت و آن چه که اصطلاحاً به مدنیت یا جامعه مدنی تعبیر می‌شود، به جریان نظم سیاسی حاکم راه نمی‌یابد. در درون همین فرآیند بسیاری از نهادهای کهنه قرون وسطائی با سخت جانی تمام به بقای خود ادامه می‌دهند. برای این که مذهب، خرافه، مردسالاری، فرهنگ کهنه فئودالی، شخصیت پرستی، ارزش‌ها و سنن و ملاک‌های متحجر اخلاقی از جریان زندگی اجتماعی انسان‌ها خارج شود، باید آزادی بیان و تشکل و فعالیت‌های سیاسی یا اجتماعی وجود داشته باشد. به میزانی که مدرنیسم و تجددطلبی و اندیشه‌های جدید در جامعه رسوخ پیدا می‌کند، به همان اندازه نیز مذهب و باورهای دینی پوسیده یا ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی کهنه، مردسالاری و حقارت دهشت بار زنان کم‌رنگ می‌شوند. عکس این قضیه نیز دقیقاً صادق است. هر چه آزادی کمتر، هر چه امکان تشکل و فعالیت‌های جمعی نایاب‌تر، هر چه سطح سواد و دانش اجتماعی نازل‌تر، هر چه برخورد آراء و اندیشه‌ها کمتر، سخت جانی مذهب و خرافه و باورهای کهنه نیز طبیعتاً بیشتر خواهد بود. روند توسعه کاپیتالیستی جوامع مورد بحث و ملزومات جاری پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی این کشورها، نخست به دلیل ویژگی‌های مهم اقتصادی که قبلاً بر شمرديم، دیکتاتوری عریان را به جریان روتین نظم سیاسی جامعه مبدل می‌سازد و سپس در متن همین فرآیند از تکوین نهادهای مدنی و ساختارهای متعارف مدنیت نیز ممانعت به عمل می‌آورد.

این دیکتاتوری و بی‌حقوقی اساساً بر طبقه کارگر اعمال می‌شود و فلسفه وجودی آن تحمیل بدترین نوع استثمار و محرومیت و فشار بر توده‌های کارگر است، اما در پهنه حوادث سیاسی هیچ دیوار چینی طبقه کارگر را از پاره‌ای جریان‌های دیگر جدا نمی‌کند. برای این که توده‌های کارگر از کلیه حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی و حق اعتصاب و تشکل و فعالیت سیاسی محروم شوند، لاجرم باید سایه این بی‌حقوقی و دیکتاتوری بر کل جامعه نیز سنگینی کند. به بیان دیگر، لاف‌دود و دم این دیکتاتوری عریان به چشم برخی گرایش‌های اجتماعی دیگر نیز خواهد رفت. این امر بنویه خود فضای سیاسی خاص و توهّمات و درهم رفتگی‌های طبقاتی بسیار مخربی را در هر جامعه کاپیتالیستی دامن می‌زند. مرزبندی‌های طبقاتی را بشدت مخدوش می‌سازد و گسست ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی طبقه کارگر از افق‌های دروغین بورژوائی، فرمیسم، سوسیال فرمیسم، ناسیونالیسم و مذهبی را بطور جدی دشوار می‌نماید. به اپوزیسیون‌های گوناگون فرمیستی، از راست افراطی بورژوازی تا فرمیسم درون جنبش کارگری، فرصت می‌دهد تا زیر لوای تجددطلبی، سکولاریسم و اتویبای جامعه مدنی مبتنی بر کار مزدوری! و در برخی موارد حتی با طرح ارتجاعی‌ترین و دژخیمانه‌ترین آلترناتیوهای سیاسی مانند حکومت دینی و تولیتاریسم قومی و ناسیونالیستی کارگران و توده‌های زحمت کش را به دنبال خود بکشانند. آن چه که در طول چند دهه اخیر در بسیاری ممالک آسیائی، آفریقائی و حتی در قلب اروپا اتفاق افتاده است، از نمونه‌های مجسم این رخدادها نامطلوب می‌باشند. در تمامی این موارد، حاکمیت دیکتاتوری و خفقان، فقدان فضای سیاسی لازم برای بسط مبارزه طبقاتی و سرکوب همه سویه جنبش‌های اجتماعی به درهم رفتگی سیاسی و فرهنگی و فکری طبقه کارگر با اپوزیسیون‌های بورژوائی بشدت کمک نموده است.

چیزی که قربانی شدن جنبش کارگری و افتادن دهشت بار کارگران و زحمت کشان از چاله به چاه، نتیجه طبیعی و جبری آن بوده است.

در همین جا این نکته را هم یادآوری کنیم که پاره‌ای از گرایش‌های اجتماعی به ویژه عشاق سینه چاک رشد دموکراتیک سرمایه داری و رمانتیسیست‌های اقتصادی قدیم و جدید عدم گسترش مدنیت، مدرنیسم و نهادهای دموکراتیک را با عدم توسعه صنعتی، مقاومت اشکال کهنه تولیدی و در یک کلام رشد ناتمام سرمایه داری!!! هم عرض می‌پندارند. این نگرش عمیقاً ارتجاعی و بیش از حد گمراه کننده است. آن چه که در این جوامع مانع توسعه دموکراسی و مدنیت شده، خود سرمایه است نه توسعه نیافتگی سرمایه داری. یک نگاه بسیار ساده به کشورهایی که امروز در عداد صنعتی‌ترین کشورها به حساب می‌آیند و در همان حال هر نوع آزادی سیاسی و بیان یا تشکیل حزب و اعتصاب و تظاهرات و همه چیز در آن جا بطور اکید قدغن است، ما را از پرداختن به هر بحثی برای نقد نظریه بی پایه مذکور معاف می‌سازد.

بدین ترتیب در پاسخ این سؤال که اگر دموکراسی تجسم نوعی مدنیت و نظم سیاسی سرمایه داری است، پس چرا بخش اعظم جوامع کاپیتالیستی با دیکتاتوری‌ها بوروکراتیک یا نظامی و دینی اداره می‌شوند و فاقد نهادهای مدنیت و مدرنیته هستند؟ پاسخ کاملاً روشن است. چیزی که در این جا بطور فهرست وار بدان اشاره نمودیم. ماحصل گفتگو این که هم اشکال متفاوت دموکراسی و هم حالات مختلف دیکتاتوری، هر دو ظرف ابراز وجود سیاسی و مدنی سرمایه‌اند. این که سرمایه به کدام متوسل یا در مقابل کدامیک تمکین نماید، موضوعی است که اساساً و مقدم بر هر چیز به مبارزه میان طبقات اساسی جامعه بستگی دارد.

### **دموکراسی و فشار مبارزه طبقاتی**

تبیین دموکراسی به مثابه نوع معینی از نظم سیاسی و مدنیت سرمایه داری، حداقل تا آن جا که به بحث ما مربوط می‌شود، بر مفروض بودن یک اصل اساسی استوار است. این که هیچ نظم سیاسی، هیچ نوع مدنیت و قانونیت و قراردادی بدون توجه به عامل مبارزه طبقاتی مطلقاً قابل توضیح و فهم نیست. این یک توضیح واضح است. جامعه سطح کنکرتی از تکامل شیوه تولید مادی است. رابطه کار و سرمایه یعنی رابطه میان دو طبقه اجتماعی معین که خود محصول توسعه اجتماعی رابطه کار و سرمایه‌اند. نظم سیاسی و سیمای مدنیت و قانونیت موجود سرمایه از هر گونه که باشد، بطور قطع و الزاماً برآیند قوای پیکار طبقات متخاصم و گرایش‌های اجتماعی متفاوت در جامعه است. دموکراسی و مدرنیته و سکولاریسم، در شرائطی معین، بی دردسرتین شیوه اعمال حاکمیت برای طبقه بورژوازی است و این هنگامی است که اولاً: سرمایه اجتماعی جامعه مورد بحث در پروسه ارزش افزائی و خودگستری‌اش از چنان نرخ سود مطلوبی برخوردار باشد که بتواند به حداقلی از مطالبات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کارگران پاسخ گوید. ثانیاً: و از آن مهم‌تر، جنبش کارگری در زیر فشار سندیکالیسم و رفرمیسم و درهم رفتگی با سیاست‌های بورژوازی یا بر اثر عواقب سرکوب‌های دهشت بار فاشیستی و تولیاریستی به قراردادیت و حاکمیت سرمایه داری تمکین کرده باشد. در چنین وضعی است که گرایش یا گرایش‌هایی از بورژوازی پشیمینه صلح بر تن می‌کنند و بر منبر دموکراسی تکیه می‌زنند. در غیاب این دو مولفه، نوعی از دیکتاتوری که می‌تواند پلیسی و بوروکراتیک باشد یا نظامی و فاشیستی، لائیک یا مذهبی، مدرن یا قرون وسطائی، تنها ساختار سیاسی مناسب برای تامین نظم تولیدی و سیاسی سرمایه است. سرمایه به دموکراسی تمکین می‌کند، زمانی که اولاً: جنبش کارگری و سایر جنبش‌های اجتماعی فعال در جامعه دموکراسی و حقوق مدنی را بر طبقه سرمایه دار تحمیل نموده باشند و ثانیاً: فرآیند ارزش افزائی و خودگستری سرمایه اجتماعی در عین تن دادن به برخی مطالبات رفاهی و سیاسی کارگران قادر به تداوم خود باشد. دموکراسی در چنین حالتی، پاره‌ای از معضلات بورژوازی را بطور گذرا حل و فصل می‌کند. توسعه نهادهای دموکراتیک و آن چه که در عرف سرمایه به جامعه مدنی تعبیر می‌شود، به ویژه در غیاب جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر از این ظرفیت برخوردار است که رفرمیسم درون جنبش کارگری و کلاً گرایش‌های رفرمیستی درون جامعه را سخت مجال بال و پر دهد و از این لحاظ خود را از برد تعرض انقلابی کارگران عجلالتا در امان نگه دارد. مدنیت بورژوائی در این جا حتی بسیاری از وظائف دیکتاتوری‌عریان سرمایه را به عهده می‌گیرد. درهم رفتگی سیاسی طبقه کارگر با بورژوازی را دامن می‌زند و قوام می‌بخشد.



پارلمان‌تاریسم و سازش طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی میان کار و سرمایه می‌کند. کمونیسم ستیزی و انقلاب‌گریزی را به جریان اندیشه و فرهنگ و باورهای سیاسی کارگران تسری می‌دهد.

نمونه بارز بهره‌گیری سرمایه از اشکال فرالیبرالی دموکراسی را می‌توان در دیدگاه‌های سوسیال دموکراسی بطور بسیار شفاف‌تری مشاهده نمود. در این موارد به ویژه در آن جاها که سوسیال دموکراسی موفق به پیش برد بیشتر سیاست‌های خود شده است، دامنه مداخلات طلبی، هم‌زیستی سیاسی و اشتراک مساعی طبقه کارگر با بورژوازی از همه جا وسیع‌تر است. نظم سیاسی سوسیال دموکراتیک تجسم توسعه کامل جامعه مدنی در داربست نظم تولیدی و حاکمیت سیاسی سرمایه داری است. کوشش سوسیال دموکراسی معمولاً متوجه آن بوده است که اعتراضات، مطالبات، اهداف و افق‌های زیست طبقه کارگر را از هر لحاظ در سطح متابعت از مقتضیات بازتولید سرمایه اجتماعی سازمان دهد. اتحادیه‌های کارگری توسعه یابند و این اتحادیه‌ها کوشش کنند تا همه کارگران را به عضویت خود درآورند و از این طریق سندیکالیسم و اتحادیه‌گرایی و رفرمیسم سندیکالیستی را به مثابه بدیل بورژوائی جنبش کمونیستی طبقه کارگر در میان کارگران تثبیت نمایند. انجمن‌ها و کلوپ‌ها و جمعیت‌های گوناگونی را در همه قلمروها و در تمامی سطوح سازمان دهند و انتقادات و اعتراضات کارگران بر سرمایه داری را به کانال‌های تابع نظم سیاسی و اقتصادی سرمایه هدایت نمایند. سوسیال دموکراسی، نیروی اجتماعی و توان رقابت انتخاباتی خود را بر همین نوع سازمان دادن جنبش‌های توده‌ای استوار می‌کند و به کمک تمامی این نهادها از یک سو برخی مطالبات رفرمیستی طبقه کارگر را محقق می‌سازد و از سوی دیگر تمکین به ماندگاری نظام کاپیتالیستی را به کارگران آموزش می‌دهد و تحمیل می‌کند. توسعه دموکراسی و مدنیت و نهادینگی مدنی سرمایه داری یکی از موثرترین ابزار سرمایه برای جلوگیری از انقلاب اجتماعی و رشد جنبش سوسیالیستی توده‌های کارگر است. بورژوازی از درون این نهادها، کارگران را حول اصلاحات اقتصادی و سیاسی مقدر سرمایه متشکل می‌کند تا هم‌زمان پراکندگی آنان را در پیکار علیه استثمار کاپیتالیستی و اساس سرمایه داری به حداکثر برساند. از درون این نظم مدنی به کارگران القاء می‌کند که منافع آنان در گرو سودآوری هر چه افزون‌تر سرمایه است. و به کمک این نظم مدنی تمامی بار بحران‌های اقتصادی خود را بر گرده طبقه کارگر سرشکن می‌سازد. آن‌چه که در سال‌های اخیر در انگلیس و سوئد و سایر جوامع غربی اتفاق افتاده است، بیش از حد در این زمینه گویا هستند. به هر حال ما در این جا بر سر بحث تفصیلی این موضوع نیستیم. فشرده صحبت این است که دموکراسی و مدرنیته از یک سو محصول فشار طبقه کارگر بر بورژوازی است و از سوی دیگر در شرائط افت جنبش کمونیستی کارگران، ابزاری برای مهار کردن مبارزات توده‌های کارگر می‌باشد. بورژوازی بنا به تمایل و رغبت خود به توسعه سازمان‌های مدنی و دموکراتیک رضایت نمی‌دهد. این امر از ناحیه توده‌های کارگر بر وی تحمیل می‌شود، اما بورژوازی همین دموکراسی و مدرنیسم را در غیاب اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر به ظرفی برای مقابله با انقلاب و رشد اعتراضات رادیکال کارگری تبدیل می‌نماید.

### **جنبش سوسیالیستی و برخورد با دموکراسی**

پیشتر گفتیم که دموکراسی از هیچ تقدسی برای کارگران برخوردار نیست. طبقه کارگر نه فقط دامنه اعتراض خود را به دموکراسی و مدرنیسم و سکولاریسم تنزل نمی‌دهد که حتی مبارزه برای تحقق این مطالبات را به عنوان مضمون مبارزه یک برنامه و خط مشی عملی مرحله‌ای نیز طرح نمی‌کند. تعبیرانی از نوع "انقلاب دموکراتیک"، "جمهوری خلق"، "جمهوری انقلابی" "دموکراسی شورائی" و نظائر این‌ها، همگی ناظر بر شکلی از روایت بورژوائی دموکراسی و عموماً ناظر بر دریافتی بورژوائی از سوسیالیسم بوده و هستند. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در هر سطح و هر وضعیت و هر لحظه از پروسه تکوین و بالندگی‌اش بطور مستقیم برای سوسیالیسم پیکار می‌کند. آلترناتیو مدنیت سوسیالیستی را در مقابل هر نوع حاکمیت و مدنیت کاپیتالیستی طرح و تبلیغ می‌نماید و همین بدیل معین طبقاتی را موضوع پیکار جاری خود قرار می‌دهد. در این میان دموکراسی و مدرنیسم و سکولاریسم برای کارگران، محصول طبیعی مبارزه علیه تمامیت سرمایه داری خواهد بود. این نکته را ما در جاهای دیگر توضیح داده‌ایم. گفته‌ایم که گرایش کمونیستی طبقه کارگر، پایه و اساس طرح تمامی مطالبات حتی خواسته‌های اصلاحی خود را بر نقد و نفی عملی کل عینیت سرمایه

داری قرار می‌دهد. به جای طرح حقوق مدنی و دموکراسی، خواهان محو هر نوع حکومت یا دولت بالای سر کارگران می‌گردد. به جای "دخالت دموکراتیک مردم در سرنوشت اجتماعی‌شان" خواهان حضور مستقیم و نافذ کلیه آحاد شهروندان در تعریف کار، برنامه ریزی تولید و کار اجتماعی، سیاست گذاری‌های اجرائی، چگونگی توزیع محصول اجتماعی کار، تعیین میانگین کار لازم اجتماعی، لغو مالکیت خصوصی، الغاء کار مزدوری و غیره می‌شود. به جای "انتخابات آزاد" و "حق رای دموکراتیک" و "مردم سالاری" و مشابه این‌ها، خواهان جایگزینی هر نوع دولت متعارف با جامعه سالاری شورائی و سوسیالیستی آحاد شهروندان می‌گردد. به جای اتحادیه و سندیکا و سازمان‌های مدنی و حقوقی، شوراها ی کار و زیست و جنبش شورائی را طرح می‌کند. گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر خود را در جنبشی سوسیالیستی یعنی جنبشی برای الغاء عینی و بالفعل وضعیت موجود ابراز می‌کند و برنامه پیکار و خط مشی عملی مبارزه خود را سازمان دادن جنبش شورائی کارگران علیه کار مزدوری قرار می‌دهد. جنبش سوسیالیستی بر روی دموکراسی، سکولاریسم و مدنیت خط نمی‌کشد، بلکه حصول همه این‌ها را تنها به مثابه نتایج تبعی تعرض طبقاتی کارگران علیه اساس سرمایه داری و عقب نشینی اجباری بورژوازی در مقابل این تعرض مطمح نظر قرار می‌دهد. این نکته را نیز ما بارها توضیح داده‌ایم که با تبلیغ رفرمیسم، با تلاش برای تبدیل مدرنیسم و سکولاریسم و مطالبات رفرمیستی و حقوق دموکراتیک به تمامی هست و نیست پیکار طبقه کارگر نمی‌توان و بطور قطع نمی‌توان راه انقلاب سوسیالیستی کارگران را هموار ساخت. این کج اندیشی رفرمیستی بسیار دهشت باری است که چپ موجود و از جمله مدعیان "کمونیسم کارگری" بدان دچارند. انقلاب سوسیالیستی و استقرار مدنیت سوسیالیستی در فردای انقلاب فقط و فقط کار طبقه کارگری است که سوسیالیسم را به مثابه یک جنبش پی گرفته باشد. با دورنمای روشنی از سوسیالیسم. با نقد سوسیالیستی عینیت موجود و با بدیل زنده و بالفعل سوسیالیستی خویش علیه تمامیت سرمایه داری پیکار کرده باشد. آن چه در این راستا، به مثابه بخشی از مضمون این پیکار و به عنوان آلترناتیو مشخص گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر در مقابل دموکراسی طلبی خط رفرمیستی و بورژوازی مطرح می‌شود، جامعه سالاری شورائی آحاد کارگران است. پرولتاریا خواهان برچیدن کامل بساط دولت بالای سر شهروندان، محو تمامی سازمان‌های بوروکراتیک، نظامی، انتظامی، امنیتی و مدنی مبتنی بر کار مزدوری، استقرار سازمان کار سوسیالیستی و دخالت شورائی و مستقیم کلیه آحاد شهروندان در کلیه امور برنامه ریزی، سیاست گذاری، اجرائی و رتق و فتق امور اجتماعی است. گرایش کمونیستی طبقه کارگر با درکی روشن از سوسیالیسم کارگری، با نقد زنده کمونیستی تمامی عینیت موجود، با طرح بدیل روشن و کنکرت سازمان کار و مدنیت سوسیالیستی در مقابل دموکراسی یا هر نوع نظم سیاسی و مدنی سرمایه داری، با تبدیل سوسیالیسم به جنبش جاری طبقه کارگر علیه کار مزدوری راه خود را بسوی برپائی جامعه‌ای عاری از استثمار و طبقات و دولت باز می‌گشاید. دموکراسی، مدرنیسم و سکولاریسم، آلترناتیو پرولتاریا در مقابل دیکتاتوری و بی حقوقی سرمایه داری نیست. بر عکس، محصول ضمنی پیکار مستقیم او برای سوسیالیسم و محو تمامیت سرمایه داری است. این‌ها و اجزاء هر کدام از این‌ها تنها نقاطی از منحنی پیکار سراسری او علیه اساس کار مزدوری و استثمار و ستم و بی حقوقی و سیه روزی ناشی از مناسبات سرمایه داری را نمایش می‌دهند.

\* \* \*

برگرفته از: «سیمای سوسیالیسم»، شماره ۴،